



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۲/ آذر/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نواهی

موضوع جزئی: آیا نهی از شیء مقتضی فساد است یا خیر؟ امر نهم - تأسیس اصل مصادف با: ۱۶ ربیع الثانی ۱۴۴۲

- مقام اول: از حیث مسئله اصولی - جهت عقلی

جلسه: ۴۴

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در تأسیس اصل در مسئله اقتضا یا کاشفیت یا دلالت نهی بر فساد بود. عرض کردیم باید این مسئله را دو مقام دنبال کنیم:

۱. از حیث مسئله اصولی.

۲. از حیث مسئله فرعی فقهی.

در مقام اول نیز باید در دو جهت موضوع را دنبال کنیم، از جهت لفظی که آیا می‌توانیم اصلی ذکر کنیم که در هنگام شک و نبود دلیل، ما را راهنمایی کند و مرجعیت داشته باشد. نتیجه این بخش این شد که اصلی وجود ندارد، زیرا لفظ قبل از وضع دلالت بر فساد نداشت و علتش هم این است که قبل از وضع، «لا» صرفاً دو حرف جدا از هم است «لام» و «الف» و معلوم است که در این فرض اساساً دلالتی وجود ندارد، وقتی هم که این دو حرف ترکیب می‌شوند، یا یقین به دلالت بر فساد وجود دارد یا ندارد و دیگر تصویر حالت سابقه‌ای که قبل از این ترکیب و وضع ترکیبی دلالتی داشته یا نداشته وجود ندارد. بلکه تنها در یک فرض می‌توانیم یک سابقه‌ای برای آن تصویر کنیم، لکن این فرض، فرضی است که قابل اتکا نیست و آن اینکه وقتی واضع می‌خواست لفظ یعنی «لا» را با ترکیب دو حرف «لام» و «الف» برای نهی وضع کند، این را در ذهنش تصور کرده، آن فاصله زمانی بین تصور واضع، آن زمانی که این ترکیب در ذهن او تصور شد تا زمانی که وضع کند، (هر چند این زمان ممکن است کوتاه باشد) آن زمان دلالتی نداشت، بعد الوضع تکلیف معلوم شد. پس تنها فرضی که برای حالت سابقه می‌توانیم تصویر کنیم این فاصله است، این فاصله زمانی وجود ذهنی «لا» تا زمان وضع، یا بگوییم مثلاً بین وضع و دلالت نیز یک زمان کوتاهی قابل تصویر است، وقتی واضع وضع می‌کند تا زمانی که این دلالت محقق شود، در این فاصله نیز «لا» دلالت بر فساد نداشته است. لکن این احتمالی است که نمی‌شود به آن اتکا کرد. بنابراین در جهت اولی معلوم شد که حالت سابقه یقینه‌ای وجود ندارد.

۲. جهت عقلی

اما در جهت عقلی که مسئله ملازمه مطرح است عرض کردیم سخن در این است که آیا بین حرمت که مستفاد از نهی است و فساد، ملازمه‌ای وجود دارد یا ندارد؟ اصلی که اینجا ممکن است جاری شود اصل عدم است، آیا اینچنین است؟ آیا یک اصلی به عنوان عدم ملازمه می‌توانیم اینجا تصویر کنیم؟

اینجا نیز عرض کردیم اگر چه محقق خراسانی بیان مبسوطی ندارند لکن از آنچه که در بحث مقدمه واجب گفتند چه بسا بتوانیم در اینجا استفاده کنیم.

محقق خراسانی می‌فرماید: مسئله ملازمه یک امر ازلی است، یعنی از ازل عقل یا حکم به ملازمه دارد یا ندارد، لذا ما نمی‌توانیم برای کسی که شک در ملازمه دارد یک حالت سابقه متیقنه تصویر کنیم، زیرا این طور نیست که بگوییم در یک زمانی عقل حکم به ملازمه نمی‌کرده، بعد ما شک کنیم که آیا بقائاً نیز حاکم به ملازمه نیست، یا به عکس زمانی حکم به ملازمه می‌کرده ما بقائاً شک کنیم پس چون حکم عقل ازلی است و یک حالت سابقه متیقنه‌ای وجود ندارد، استصحاب عدم ملازمه نمی‌توانیم داشته باشیم.

در مسئله مقدمه واجب که بحث از ملازمه عقلی بین وجوب شرعی مقدمه و وجوب شرعی ذی المقدمه است ایشان فرموده که بالاخره ما یک حالت سابقه یقینه‌ای برای حکم عقل نمی‌توانیم در مورد این شک تصویر کنیم، بگوییم این شک قبلاً یقین داشت و الان شک کرده است، اگر یقین داشته به عدم ملازمه، دیگر این استمرار دارد و شک در آن معنا ندارد، اگر از ازل حکم به ملازمه داشته، الان نیز همین است و تغییر معنا ندارد. بله در مورد احکام شرعی می‌توانیم تصویر کنیم که قبل از شرع حکمی نبوده، بعد از آن شک می‌شود آیا حکمی آمده یا خیر استصحاب عدم می‌کنیم، اما در مورد عقل و احکام عقلی چنین چیزی قابل تصویر نیست. این در بحث مقدمه واجب مطرح شده است.

اینجا نیز بر همان وزان می‌توانیم اینچنین تقریر کنیم که عقل یا ملازمه بین حرمت و فساد را از ازل درک کرده یا عدمش را درک کرده، بالاخره اینچنین نیست که ما الان شک کنیم آیا چنین ملازمه‌ای وجود دارد یا ندارد؟ اگر پای عقل به میان بیاید دیگر یک حالت سابقه یقینی قبل از حکم عقل معنا ندارد، بنابراین استصحاب عدم ملازمه قابل تصویر نیست، پس اصلی نداریم. این نهایت چیزی است که در مورد تبیین کلام محقق خراسانی می‌توانیم اینجا ذکر کنیم.

پس ملاحظه کردید که نه از جهت لفظی و نه از جهت عقلی در مسئله اصولی اصلی نداریم که به عنوان مرجع در هنگام شک به آن رجوع کنیم. این مطلبی است که تقریباً اکثر بزرگان آن را قبول کردند که ما در مسئله اصولی اصلی نداریم. حال چه آنهایی که بین مسئله عقلی و لفظی تفکیک کردند و چه آنهایی که نکردند، چه در معاملات و چه در عبادات، یعنی ممکن است بیان‌ها با هم متفاوت باشد لکن اصل این مسئله مورد قبل همه است که در مسئله اصولی و اینکه آیا نهی مقتضی فساد است یا کاشف از آن است یا دلالت بر فساد می‌کند یا خیر، به عنوان یک کبرای کلی اگر دلیلی نداشته باشیم بر یکی از این دو طرف، اصلی نیز نداریم که این را از آن استفاده کنیم، تفاوتی که وجود دارد فقط در بیان و تعبیر از این حقیقت و مسئله است.

کلام امام خمینی

امام خمینی در دو مرحله اصل را در اینجا نفی می‌کند. در مرحله اول می‌فرماید: ما در اینجا اصل نداریم زیرا حالت سابقه‌ای برای آن نیست. در مرحله دوم می‌فرماید: حتی اگر حالت سابقه نیز برای آن تصویر شود، استصحاب اینجا جاری نمی‌شود. یعنی عدم وجود اصل را محکم‌تر می‌کنند. البته این مرحله دوم در جهت لفظی نیز قابل تطبیق است.

مرحله اول

اما اینکه حالت سابقه‌ای ندارد، ایشان می‌فرماید: بر اساس دو مبنا می‌توانیم این مطلب را تقریر کنیم:

۱. اساساً در بحث ملازمات به عنوان یک حکم عقلی حالت سابقه قابل اتکا و مفید نیست، زیرا احکام عقلیه ازلی هستند، این مطلب را محقق خراسانی نیز در بحث مقدمه واجب گفتند، بعضی از شاگردان ایشان مثل محقق نایینی^۱ نیز می‌گویند: احکام عقلیه ازلی هستند، لذا آن حالت سابقه، که ما در استصحاب به آن نیاز داریم، اساساً اینجا تصویر نمی‌شود.

۲. بعضی از احکام عقلیه را نمی‌توانیم بگوییم ازلی هستند، بلکه تابع تحقق امور دیگری می‌باشند. مثلاً در باب ملازمات، ملازمه حقیقتی است که قوامش به طرفین است، ملازمه بین دو چیز متوقف بر این است که طرفین ملازمه تحقق پیدا کنند، قبل از تحقق متلازمین، ملازمه‌ای وجود ندارد، اگر هم داشته باشد نمی‌توانیم استصحاب کنیم، مگر اینکه قائل به اصل مثبت شویم. به بیان دیگر تارة می‌گوییم ملازمه موجود نیست به این معنا که می‌گوییم «لم یکن الملازمه» لم یکن الملازمه را به نحو کان تامه در نظر می‌گیریم و می‌گوییم اصلاً ملازمه وجود ندارد. در این فرض اگر بخواهیم استصحاب کنیم تنها بنا بر حجیت اصل مثبت می‌توانیم استصحاب کنیم و الا استصحاب جریان ندارد. اگر هم بگوییم این ملازمه نیست به نحو کان ناقصه اینجا حالت سابقه ندارد تا استصحاب شود.^۲ توضیح ذلک:

امام خمینی می‌گویند: ملازمه یک وصف وجودی برای موضوعی است که می‌خواهد در خارج محقق شود. در باب ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه، اول باید وجوب مقدمه محقق شود بعد وجوب ذی المقدمه، آنگاه ملازمه بین اینها تحقق پیدا کند. در ما نحن فیه هم اول باید حرمت تحقق پیدا کند، نهی باشد، بعد فساد تحقق پیدا کند و سخن از ملازمه بین حرمت و فساد به میان بیاید. لذا تا زمانی که حرمت تحقق پیدا نکرده، یعنی تا زمانی که نهی نیامده و موضوع خارجی در کار نیست، قهراً سخن از ملازمه نیز وجهی ندارد. پس ملازمه یک وصف وجودی و ثبوتی است و از آنجا که «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له» است بنابراین تا زمانی که طرفین تحقق پیدا نکرده‌اند ملازمه معنا ندارد.

بعد این مطلب را تنظیم می‌کنند به استصحاب عدم قرشیة، می‌گویند استصحاب عدم ملازمه تحقق ندارد و جاری نمی‌شود، همانطور که استصحاب عدم قرشیة جاری نمی‌شود، استصحاب عدم قرشیة مربوط به عدم ازلی است، آنجا بحث در این است که اگر شک کنیم هذه المرأة قرشیة او لم تکن قرشیة، آیا می‌توانیم به اعتبار اینکه هذه المرأة قبل ولادتها لم تکن قرشیة، پس استصحاب کنیم عدم کونها قرشیة قبل ولادتها؟ در مورد استصحاب عدم ازلی اختلاف است، بعضی می‌گویند این استصحاب جاری است و بعضی می‌گویند جاری نیست، امام خمینی در مورد استصحاب عدم ازلی معتقدند که این استصحاب جاری نیست، می‌گوید ما نمی‌توانیم استصحاب عدم قرشیة کنیم، تفصیلش در جای خودش مطرح است. دلیل ایشان این است که مهمترین رکن استصحاب که اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه است اینجا وجود ندارد. امام می‌فرماید استصحاب عدم قرشیة جاری نمی‌شود، اینجا نیز استصحابش جاری نمی‌شود، همانطور که در مورد عدم قرشیة گفتیم یک حالت سابقه عدمیه‌ای که بخواهیم به آن اتکا کنیم وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد فرق می‌کند با این چیزی که مشکوک است، در مورد ملازمات هم همینطور است، در مورد ملازمه بین حرمت و نهی از یک طرف و فساد از طرف دیگر.

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۴۶۲.

^۲ مناہج، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

لذا به نظر امام خمینی چه ما مسئله ملازمه را از احکام ازلی بدانیم و چه آنها را ازلی ندانیم، بلکه بگوییم اینها صفات وجودی هستند که به تبع تحقق طرفین ملازمه محقق می‌شوند، ما نمی‌توانیم استصحاب کنیم و اصل عدم ملازمه را جاری کنیم، زیرا یا باید قائل به اصل مثبت شویم که حجت نیست و نمی‌توانیم به آن اتکا کنیم یا باید حتماً یک حالت سابقه یقینی برای آن فرض کنیم که این حالت سابقه یقینی اینجا وجود ندارد.

بنابراین در مرحله اول امام خمینی می‌فرماید: نمی‌توانیم استصحاب عدم ملازمه کنیم، زیرا یک حالت سابقه که بتوانیم از آن استفاده کنیم، (به تعبیر ایشان یک حالت سابقه مفیده) وجود ندارد، یعنی یک رکن مهم استصحاب وجود ندارد، مثل آنچه که در استصحاب عدم قرشیة گفته شده، تنها فرقی که با استصحاب عدم قرشیة دارد این است که در استصحاب عدم قرشیة سالبه به انتفاء موضوع است.

مرحله دوم

در مرحله دوم امام خمینی می‌فرماید: بر فرض یک حالت سابقه‌ای هم تصویر کنیم، حتی در جهت لفظی هم بر فرض که حالت سابقه تصویر شود نمی‌توانیم استصحاب جاری کنیم، یعنی هم در جهت عقلی و هم در جهت لفظی یعنی هم مسئله دلالت نهی بر فساد و هم در مسئله ملازمه عقلی بین نهی و فساد اگر بتوانیم حالت سابقه تصویر کنیم، باز هم استصحاب جاری نمی‌شود، زیرا استصحاب تنها در موضوعاتی که دارای اثر شرعی هستند جاری می‌شود، ولی در امور عقلی و عادی و شرعی با واسطه استصحاب جاری نمی‌شود و اینجا هر دو مسئله از مسائلی هستند که موضوع شرعی نیستند یا اثر شرعی ندارند. این دو مسئله چه هستند؟ یکی مسئله دلالت است که مستصحب ما در جهت لفظی عبارت است از عدم دلالة النهی علی الفساد، عدم دلالة النهی علی الفساد. یک موضوع دارای اثر شرعی نیست. و دیگری مسئله ملازمه بین حرمت و فساد است که آن هم دارای اثر شرعی نیست.

ان قلت

ممکن است به ذهن بیاید که چطور می‌شود اثر شرعی نداشته باشد؟ اگر نهی به عبادت متعلق شود، از آن فساد عبادت به دست می‌آید، یعنی متوجه می‌شویم و استفاده می‌کنیم که عبادت صحیح، این یک اثر شرعی است، چطور شما می‌گویید این موضوع اثر شرعی نیست؟

قلت

مسئله صحت یا فساد عبادت یا معامله یک امر عقلی است نه شرعی، قبلاً هم گفتیم. اگر صحت را عبارت از مطابقت مآتی به با مأموریه دانستیم، مسئله مطابقت و عدم مطابقت شرعی نیست، لذا در مسئله قبل گفتیم لاتتاله ید الجعل، جعل تشریحی به آن تعلق نمی‌گیرد، ملازمه نیز همینطور است، اگر برای عدم الملازمه حالت سابقه تصویر شود، باز هم استصحاب در آن جاری نمی‌شود، زیرا عدم الملازمه خودش حکم شرعی نیست، موضوع برای اثر شرعی هم نیست و استصحاب تنها در جایی جاری می‌شود که اثر شرعی یا موضوع برای یک اثری شرعی باشد، عدم الملازمه اینکه شما استصحاب کنید عدم ملازمه بین نهی و فساد را، این عدم الملازمه نه اثر شرعی است و نه موضوع برای اثر شرعی است، صحت هم که از آن استنتاج می‌شود یک امر عقلی است.

پس توهم نکنید که وقتی بفهمیم بین نهی و فساد ملازمه نیست، نتیجه‌اش این است که این عمل صحیح است و این خودش اثر شرعی است. زیرا پاسخ این است که صحت اثر شرعی نیست، یک اثر عقلی است با همین بیانی که گفتیم. بالاخره مسئله مطابقت و عدم مطابقت بین مآتی به و مأموریه اثر شرعی نیستند بلکه اثر عقلی است.

این اشکال دومی است که امام خمینی به جریان استصحاب و اصل می‌کند که البته این اشکال در جهت لفظی هم وارد است،

محصل کلام امام خمینی

پس ما نه از جهت لفظی می‌توانیم استصحاب کنیم و نه از جهت عقلی، زیرا در هر دو جهت ما دو مشکل داریم، اول اینکه حالت سابقه برایش وجود ندارد، دوم اینکه اگر حالت سابقه هم وجود داشته باشد استصحاب در آن جاری نمی‌شود، زیرا هیچ یک یعنی نه عدم دلالت و نه عدم الملازمه نه موضوع برای اثر شرعی هستند و نه خودشان اثر شرعی محسوب می‌شوند.

این محصل فرمایش امام خمینی است که به نظر می‌رسد بیان خوبی در این مسئله است و به نوعی به نحو مستوفی عدم جریان اصل را در مسئله اصولی هم از جهت عقلی و هم از جهت لفظی تبیین کردند همان طور که گفته شد از حیث نتیجه آقایان نوعاً نظرشان همین است منتهی بیان‌ها متفاوت است ولی این بیان یک بیان قابل قبولی است.

سوال

پاسخ: اینجا اصلاً اثر شرعی ندارد نه اینکه واسطه‌ای می‌خورد و اثر شرعی بار می‌شود.

سوال:

استاد: ربطی به شرعیات ندارد، بلکه ممکن است بگویید اگر صحیح باشد اعاده و قضا ندارد و این اثر شرعی است، ما می‌گوییم: خود اعاده یا عدم آن یک مسئله عقلی است. مخالفت با امر نیز یک بحث دیگری است آنکه ما اینجا بحث می‌کنیم مسئله صحت و فساد است کاری به تکلیف نداریم، ما از این جهت بحث می‌کنیم. بنابراین نه موضوع اثر شرعی است و نه خودش اثر شرعی است.

یک اصل تربیتی مهم؛ عدم مأموریت پیامبر برای کاویدن درون مردمان

این نکته که امروز به آن اشاره می‌کنم نکته بسیار مسئله مهمی است در تعامل بین مردم با یکدیگر در همه سطوح. در محیط خانواده، مدرسه، جامعه و همین‌طور در لایه‌های مختلف اگر این مسئله مورد توجه قرار بگیرد بسیاری از مسائل و مشکلات ما حل می‌شود. پیامبر(ص) می‌فرماید:

«إِنِّي لَمْ أَوْمَرُ أَنْ أُتَقَبَّ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أُشَقِّ بَطُونَهُمْ»^۱

من مأمور نیستم دل‌های مردم را بکاوم و درونشان را بشکافم.

نبی خدا از طرف پروردگار متعال مأمور به هدایت مردم شده و همه هم و غم او این است که مردم را هدایت کند به سوی کمال و سعادت به نحوی که هیچ دغدغه‌ای در زندگی جز این امر ندارد، وظیفه‌اش هدایت است، برای این امر مبعوث شده است و تمام زندگی خود را صرف این کار کرده به نحوی که اگر یک نفر هم در این مسیر قرار نمی‌گیرد واقعا مثل این بود که می‌خواهد قالب تهی کند، این قدر نگران و ناراحت بود، ولی می‌فرماید: من مأمور نیستم به دلها و قلوب مردم وارد شوم و درونشان را بشکافم تا ببینم درون آن چیست؟ آن چیزی که پیامبر به عنوان وظیفه به عهده اوست این است که منذر باشد و مبشر، انداز کند و تبشیر، راه

^۱ نهج الفصاحه، ص ۳۴۸.

هدایت را نشان دهد، دائماً یاد خدا را در دلها زنده و آنها را از شیطان برحذر کند، یعنی نقشه راه را هم در قول و هم در عمل خود فرا روی مردم بگذارد. انقلاب درونی باید بر اثر این راهنمایی‌ها حاصل شود. پیامبر مأمور این نیست که برود شخم بزند در دل روح و روان مردم چه می‌گذرد، او وظیفه دارد بیماری‌های روحی و روانی را برای مردم بگوید، او وظیفه دارد راه درست را به مردم نشان دهد، اینکه کنکاش کند درون یک نفر را، بالا و پایینش کند شخم بزند آنچه که در قلب و درون او می‌گذرد، پیامبر می‌فرماید من مأمور به این کار نیستم، این نشان می‌دهد که اگر مأمور بود می‌توانست و بهتر از همه هم می‌توانست اما هیچ‌گاه این کار را نکرد.

این یک اصل تربیتی بسیار مهم در جوامع بشری است و بر این اصل بسیاری از بناها استوار می‌شود، بسیاری از مشکلات به دنبال این رفتار و این سیاست و این استراتژی شکل می‌گیرد، اگر قرار باشد نبی خدا و هادی و راهنمای مردم به سوی سعادت، به دنبال شخم زدن درون مردم و کشف آنچه را که در درون مردم می‌گذرد، نه تنها در هدفش توفیق پیدا نمی‌کند بلکه باعث تنفیر می‌شود، باعث دور شدن می‌شود، باعث می‌شود او را از امکان وصول به سعادت و مقصد دور کند.

نفس شخم زدن، ور رفتن به اینکه در درون یک نفر چه می‌گذرد، چه خیالی دارد، چه گمانی دارد؟ باعث دور شدن او می‌شود، یک نگاه و ذهنیت منفی ایجاد می‌کند و نتیجه عکس می‌دهد و او را به سمت محقق ساختن منویات و خواسته‌ها و هوس‌های درونی می‌کشاند، زیرا انسان با خودش نیز رو در بایستی دارد، اگر برسد به جایی که آن لایه‌های پنهان او در معرض دید دیگران قرار بگیرد، گام به گام قبضش در نزد او شکسته می‌شود و اساساً ممکن است دیگر ابایی از انجام علنی و آشکار آن امور نداشته باشد و برود دنبال انجام دانش. این خیلی مسئله مهمی است، آن وقت ببینید ما رفتارمان در مقابل پیامبر به عنوان امت ایشان چگونه است؟ آیا واقعا امت و پیرو پیامبر هستیم، مسلمانی‌ها؟ ما عورات مؤمنین و مسلمین را تتبع می‌کنیم، می‌رویم جستجو می‌کنیم، دنبال امور مخفی کسی می‌گردیم بعد اینها را آشکار می‌کنیم و بعد به این هم افتخار می‌کنیم. پیامبر این معضل را از همان موقع در امت اسلامی دید و تذکر دادند، می‌فرمایند:

« يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُخْلِصِ الْإِيمَانَ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَدْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ تَعَالَى عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي بَيْتِهِ»^۱

ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده و ایمان به دلش خوب ننشسته! مسلمانان را نکوهش نکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید، زیرا هر که از عیوب آنها دنباله‌گیری کند، خدا از عیب او دنباله‌گیری کند و هر که را خدا دنبال عیب برآید رسوایش کند گرچه در خانه‌اش باشد.

مسلمین را مذمت نکنید، دنبال کشف عورات و دنبال امور مخفیه آنها نروید، پیامبر یک استدلالی می‌کنند، اگر کسی این کار را بکند، کسی تتبع عورات مسلمین را کند، خدا به دنبال عورات او می‌افتد، عوراتش را جستجو می‌کند و مورد توجه قرار می‌دهد و کسی که خدا عورت او و کارهای مخفی او را دنبال کند، رسوایش بر سر هر کوی و برزن فریاد زده خواهد شد ولو در خانه خودش، ولو در پستوهای خانه خودش باشد.

^۱ اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، ش ۱۲۷۸.

این خیلی مهم است، آن روایتی که از پیامبر خواندم که من مأمور نشدم به شخم زدن قلوب مردم؛ (یک امور درونی، یعنی افکار و گمان‌های که در ذهن انسان، بالاخره حق و باطل می‌گذرد) می‌گویند: من مأمور به این شدم که بر اساس ظاهر افراد و اعمالشان و کارهایشان با آنها برخورد کنم، این کجا و ما کجا که قلوب مردم را شخم می‌زنیم و غیر از قلوب و درون، کارهایی که کسی مخفیانه انجام می‌دهد را نیز جستجو می‌کنیم، کسی ممکن است خطایی کرده باشد یا مثلاً یک مشکل داشته است یا ما نمی‌دانیم، می‌گردیم مشکلی، چیزی پیدا کنیم که همه جا بگوییم. افتادیم دنبال مچ گیری، دنبال رسوا کردن همدیگر و به چیزی جز این فکر نمی‌کنیم، این مثل موریانه جامعه ما را به سوی انهدام پیش می‌برد و این عاقبت خوشی ندارد.

این دو نکته را که عرض کردم مخصوصاً ما طلبه‌ها و روحانیون و کسانی که در این مسند و جایگاه قرار دارند. باید مد نظر قرار دهیم:

اول: اینکه پیامبر فرمود من مأمور نیستم که دل‌های مردم را بکاوم و درونشان را بشکافم، ما هم همینطور باید باشیم.

دوم: تتبع عورات مردم نکنیم، چه اینکه اگر دنبال عورات مردم باشیم، خدا هم ولو فی بیتنا ما را رسوا می‌کند.

«والحمد لله رب العالمین»